

ساشا دوباره روی تنم خیمه زد و با ملایمت تمام بدنم رو مارک کیس گذاشت و حسابی کبودم کرد و به غرغرهام خندید. دستش از روی شورت وسط پام نشست که سریع پاهام رو جفت کردم.  
-آروم باش روشا چیزی نمی شه.

چه جووری بهش می گفتم من بیشتر خجالت میکشم تا اینکه ترس داشته باشم. با دستاش داخل رونم رو با آرامش نوازش کرد که بدنم حسابی کرخت شد، یه دفعه خم شد و شورتتم رو پایین کشید و قبل از اینکه پاهام رو ببندم زبونش روی به-شتم نشست و لیبسی بهش زد.  
چنگی به ملفحه تخت زدم تا صدام رو خفه کنم که دوباره کارش رو تکرار کرد و انقدر ادامه داد که تمام فکرها از سرم بیرون رفت و انگشتم لای موهای ساشا لغزید و چنگی بهشون زدم.

تو آسمونا بودم و نزدیک بود ارضا بشم که سرش ساشا  
بالا اومد و با لبخند به خواستتم نگاه  
کرد و شورتش رو جلوی چشمم پایین کشید و گفت:  
-آماده ای عزیزم.

خجالت زده بازوهاش رو چنگ زدم و چشمم رو بستم،  
مردونگی کلفتش رو بین پاهام حس  
کردم، کمی بالا و پایینش کرد و با خیسی بهش تم  
خیسش کرد و خیلی آروم واردم کرد و کمی  
صبر کرد تا به سایزش عادت کنم.

آروم چشمای خمارم رو باز کردم و بهش نگاه کردم که  
شروع کرد به تلمبه زدن. آه و ناله

ام بلند شد و از لذت کمرش رو فشار می دادم. کم کم  
سرعتش بالا رفت و ضربه هاش رو محکمتر و عمیق تر  
فرو می کرد و داشت دیوونم می کرد.

با چندتا ضربه دیگه ارضا شدم و نفس هام رو با شدت  
بیرون دادم. ساشا خم شد و بوسه ای

به لبای خیسم زد و زمزمه های عاشقانش رو شروع کرد.  
سینه هام رو توی دستاش فشرد و سرعت تلمبه هاش  
رو بیشتر کرد تا اینکه با آهی غلیظ

م.رد.ونگیش رو بیرون کشید و آبش رو روی پاهام  
خالی کرد و کنارم افتاد.  
-خیلی محشری روشا.

لبخندی بهش زدم که دستش رو دورم حلقه کرد و تو  
بغلش فشردم و با چندتا دستمال هم روی پاهام کشید و  
تمیزش کرد. چشمام رو بستم و از خستگی به خواب  
رفتم.

#من\_خواهرت\_نیستم

من خواهرت نیستم؟!/تاوان خیانت, [۲۰,۰۷,۲۵:۱۶:۱۰]

[In reply to من خواهرت نیستم؟!/تاوان خیانت]

## #پارت\_۱۶۶

با نوازش های دستی روی موهام آروم چشمام رو باز  
کردم که ساشا رو بالای سرم دیدم.

خمیازه ای کشیدم و تو همون حاله گفتم:

-سلام ساعت چنده؟

-سلام به روی نشستت، ده صبحه پاشو.

چشمام گرد شد و سریع نشستم:

-اوه چرا زودتر بیدارم نکردی؟ چرا شرکت نرفتی؟

-منم الان بیدار شدم عزیزم، بچه ها تو شرکت هستن،

حالا پاشو بریم حموم و بعد یه

صبحونه بریم شرکت.

سریع از جام بلند شدم و برخالف لجبازی هام ساشا هم

باهام حموم اومد و کلی گرم ریخت.

دوتایی زیر دوش و ایستادیم و از فاصله نزدیک به هم  
چشم دوختیم. آب با شدت از روی

سرمون پایین می ریخت و روی تن داغمون شره می  
کرد. دست بزرگ ساشا دور کمرم  
حلقه شد و محکم به خودش فشردم.  
-دیگه مال خود خودمی.

لبخندی بهش زدم و روی پنجه پاهام بلند شدم و بوسه  
آرومی روی لباس زدم.

\*\*\*\*\*

برگه های کپی شده رو از روی دستگاه برداشتم و بعد  
تشکری از مایک از اتاقش بیرون  
رفتم. سرم توی برگه ها بود و تند تند به طرف اتاقم می  
رفتم.

-روشا!

با بهت سرم رو بلند کردم که بابا رو جلوم دیدم، با  
ناباوری چندبار پلک زدم و وقتی فهمیدم  
تصویرش واقعیه با خوشحالی به طرفش دویدم و خودم  
رو تو بغلش پرت کردم.  
-بابایی...

-جونم عزیزم؟  
زبونم از خوشحالی بند اومده بود، بابا محکم دستاش رو  
دورم حلقه کرد و چندبار پیشونیم  
رو بوسید. با خوشحالی دستش رو گرفتم و به اتاق ساشا  
کشیدم و سریع در اتاقش رو باز  
کردم و با ذوق گفتم:  
-ساشا، بابا اومده.